



مقام وصل

(علیه السلام)

در پیوند معنوی با امام عصر

سید محمود راد

باغ بهشت و سایه می طوبی و قصر و حجر

با خاک کوی دوست برابر نمی کنم

(حافظ)

سرشناسه	: راد، سیدمسعود، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: مقام وصل: در پیوند معنوی با امام عصر (علیه السلام) / سیدمسعود راد.
مشخصات نشر	: تهران: سیدمسعود راد، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۶ص. : جدول؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۵۰۰۰ ریال: 4-0017-00-622-978
وضعیت فهرست نویسی	: قیفا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	: در پیوند معنوی با امام عصر (علیه السلام).
موضوع	: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - غیبت
موضوع	: Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation
عوع	: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - توسل
موضوع	: Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Invocation
ضوع	: مهدویت - - انتظار
موضوع	: Mahdism -- *Waiting
رده بندی	: ۱۳۹۷ م۷/۴۲ BP۲۲۴
رده بندی دیویر	: ۲۹۷/۴۶
شماره کتابشناسی	: ۰۰۰۳۵۲

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۰۰-۰۰۱۷-۴ ISBN 978-622-00-0017-4

مقام وصل

در پیوند معنوی با امام عصر (علیه السلام)

سید مسعود راد

صفحه آرا: فرشید پیمان پو

ناشر: سید مسعود راد

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

شمارگان: ۲۰۰۰

چاپ: گل وردی

قیمت: ۹۵۰۰ تومان

آدرس الکترونیکی نویسنده: MRAAD_110 @ Yahoo.com

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۷۰۹۲۸۷۶

فهرست مطالب:

مولای من

۵

مقدمه: صعود به قلعه‌ی خوبی‌ها

۱۱

• دیدگاه مؤمن نسبت به زندگی دنیا

۲۵

- استراحتگاه بین راه

۲۷

- امانت و عاریه

۳۷

- زندان مؤمن

۴۷

- مرعه‌ی آخرت

۵۹

در سیر نجار

۶۷

• زندگی دنیا، پناه دوستی با امام عصر (عج)

۶۹

- با بهشت یا دوزخ

۷۱

- تجلی بهشت در دنیا

۷۵

- زندگی با بهشت دنیا

۷۹

- فراموش کردن بهشت دنیا

۸۲

- آثار غفلت از بهشت دنیا

۸۷

در مسیر تعالی

۹۱

• درجات بهشت و بالاترین و پایین در طبقات آن

۹۳

- درجات و طبقات بهشت

۹۴

- بالاترین درجه‌ی بهشت

۱۰۰

- پایین‌ترین درجه‌ی بهشت

۱۰۴

• مقام و درجه‌ی شیعیان و محبین پیامبر و اهل بیت (ع)

۱۰۸

- مقام معرفت و ایمان به پیامبر و اهل بیت (ع)

۱۰۹

- مقام یاری پیامبر و اهل بیت (ع)

۱۱۲

- مقام محبت و دوستی پیامبر و اهل بیت (ع)

۱۱۴

• مقام وصل و وصال با امام عصر (عج) در عصر ظهور و در بهشت

۱۱۸

- مانند زنبور عسل

۱۲۰

- زندگی در عصر کندوی عسل

۱۲۲

- زندگی ابدی در کندوی عسل

۱۲۶

• دعای درخواست وصل و رفاقت با پیامبر و اهل بیت (ع)

۱۳۳

در ذهبنده اندیشه‌ی خود چنین تصور می‌کنم که؛

نفس‌هایم کج شده و بی‌رمق، در برف‌های میان گودی دو سنگ افتاده‌ام. بدنم روی یک سنگ است، کج شده و درد زیادی را حس می‌کنم. نیمی از صورتم روی برف است، لب‌هایم لمس شده، سرمای شدید، اجازه‌ی تکان دادن لب‌ها و حتی پیکه‌ایم را نمی‌دهد. لبانم ترک ترک و پوست بدنم کلا خشک و زبر شده، لب‌هایم گره‌گرفته، شال گردن، کلاه و چکمه و دست‌کش‌های ضخیم، تقریباً بی‌فایده‌اند و دیگر قادر نیستند سرما را از بدنم دفع کنند. بی‌حسی، تمام وجودم را گرفته و احساس می‌کنم که فرشته‌ی مرگ کم‌کم به من نزدیک می‌شود. در این اوضاع جز سرما چیزی نیست. سرمای شدید اجازه‌ی هیچ کاری را به کسی نمی‌دهد؛ مگر این که کوه‌نورد، قبلاً همه چیز را پیش‌بینی کرده باشد و برای دفع سرما راهی داشته باشد. در سرمای شدید، حتی رمق گرداندن چشم‌ها را نیست، انگار چشم‌ها یخ زده و آدم مانند مجسمه یا افراد پیر فرتوت و کندذهن می‌شود. در این لحظات، به هیچ چیز نمی‌توان فکر کرد؛ فقط چشمم به آسمان است منتظرم تا ابرهای تیره و تار کنار روند تا بلکه خورشید بتابد و ما دوباره زنده شویم تا بتوانیم باز ادامه داده و به قله صعود کنیم.

اوضاع ما چنین نبود در ابتدای صعود، حالمان خوب بود؛ در این چند روزی که صعود می کردیم، آرام آرام هوا سردتر شد و ما نیز کم کم توانمان را از دست دادیم و اینک در این ارتفاع، که تا رسیدن به قله، هنوز راه زیادی در پیش داریم، به خاطر سرمای شدید، متوقف و زمین گیر شده ایم.

وقتی به خاطر سرما، بی حال و بی رمق می شوی هیچ چیزی حس نمی کنی نه سرما و نه گرسنگی، نه می توانی چیزی بگویی و نه چیزی بشنوی به همین جهت، اگر چه هفت نفرمان، در یکی از تپه های سنگی قله ای کوه، در کنار هم به فاصله ای حدوداً نیم متر از یکدیگر، به زمین افتاده ایم؛ ولی هیچ احساسی از هم نداریم؛ زیرا از شدت بی رمقی، حتی سرما را هم به سمت یکدیگر نمی توانیم بچرخانیم. فقط همین که می دانیم همه در حال مردنیم؛ کسی نایی ندارد که بخواهد از کسی سؤال کند و چیزی بپرسد...

راستش را بخواهید من هنوز امیدم از دست نداده ام، امید من فقط تابش خورشید است و بس. چون نیروی های کمکی اگر بخواهند بیایند از فردا بدنبال ما خواهند گشت، تا ما را پیدا کنند تا به آن موقع پیدایمان کنند، این کار چند روزی طول خواهد کشید و تا آن موقع خواهیم مرد؛ به همین جهت، امید من فقط به خورشید است؛ زیرا هر لحظه ممکن است ابرها کنار رفته و خورشید بتابد و ما بتوانیم با گرمای جانبخش آن دوباره زنده شویم.

سرما ابتدا مغز را شل و بی حس می کند و وقتی مغز بی حس شد دگر فرمانی به اعصاب پیرامونی نمی رسد و به همین دلیل کل بدن بی حس و مختل خواهد شد. مرگ مغزی، شاید مظلومانه ترین نوع مردن

باشد ... زیرا در حالی که قلبت می‌زند و زنده هستی با محیط اطرافت، خداحافظی می‌کنی. بدون این که واقعا خداحافظی کرده باشی.

در این لحظات، مقاومت کردن در مقابل بسته شدن پلکها، خیلی سخت است، بخواهی، نخواهی پلکهایت سنگین شده و کم کم بسته خواهد شد و احساس می‌کنی خیلی به خواب نیاز داری؛ در این شرایط، کسی لازم است، که تشری بزند، تکانی بدهد، تا خوابی و چشمان خود را باز نگه داری؛ ولی شرایط ما همه یکسان است. همه در کنار هم؛ ولی جدا جدا و در سکوت، به خواب رفته و خواهیم مرد و کسی نیست که بتواند، تشری بزند و دارمان سازد.

اگر کسی وضعیت الان ما را ببیند گمان خواهد کرد که ما چقدر نسبت به هم بی احساس و حساس و هر کس یک گوشه ای افتاده و کاری به دیگری ندارد؛ ولی ناثرانی و واقعی است و در چنین شرایطی کسی قادر نیست به دیگری کمک کند. حتی نوشتن یک نامه نیز امکان پذیر نیست.

وقتی پایین کوه بودیم هوا خوب بود. اما دوباره هیجان زده بودیم با کمک یکدیگر سفر را برنامه ریزی کرده و مدارک را آماده ساختیم و به راه افتادیم. رهبر گروه ما، فرد با تجربه ای بود و در ابتدا مشکل خاصی نداشتیم؛ ولی هر چه از دامنه ی کوه فاصله می گرفتیم هشدارهای راهنما بیشتر می شد؛ او می گفت تجهیزات ما برای صعود کافی نیست باید تقاضای کمک کنیم و بعد دوباره ادامه دهیم؛ ولی ما به خاطر هیجان شدیدی که برای صعود داشتیم، تصمیم به ادامه ی صعود گرفتیم و بدون توجه به تذکرات راهنما، به صعود خود ادامه دادیم و هر چه بالاتر می رفتیم هوا سردتر می شد و همچنین شک و تردید بیشتری هم در دل گروه قوت

می گرفت این که برویم یا برگردیم؟...

با همه‌ی این تردیدها بالاتر رفتیم و به هشدارهای راهنما توجه نکردیم؛ ولی وقتی برف به شدت شروع به باریدن کرد و بوران شد، مایوس شدیم و شک نکردیم که ادامه صعود نه ممکن است و نه می‌توانیم، زنده بمانیم. الآن روی برف‌ها افتاده ایم، هوا به قدری سرد شده است که حتی اگر بخار هوایی هم از دهانمان خارج شود که نمی‌شود، به محض خروج نبذی به برف و یخ خواهد شد. کسانی که ریش و سبیل دارند؛ موهای صورتشان هم یخ زده و مثل مجسمه شده‌اند. من در این لحظات احساس کند دام و دلم با خود می‌گویم؛ اصلاً صعود چه ارزشی داشت که ما به خاطر آن جانمان را فدا کردیم چرا باید اینقدر اصرار می‌کردیم؟ و ... در این لحظات، کم‌کم چشمان نیمه بسته ام، کاملاً بسته شده و شمارش معکوس آغاز می‌شود: ده، هشت، هفت، شش، پنج، چهار، ... یک مرتبه صدای غرش وحشتناک و هولناکی به گوشم می‌رسد قرووووووم، هوهوهوهوهو، قرووووووم، هوهوهوهوهو... گوش‌های کند خود را تیز می‌کنم، تا بفهمم که صدای چیست؟ بدتر صدا ادامه می‌یابد و آرام آرام صدا قطع می‌شود، لحظاتی فکر می‌کنم بعد از دس می‌زنم که بهمن ریزش کرده است. یک مرتبه، تکان کوچکی خورده و جانی می‌گیرم؛ زیرا بهمن اگرچه پیام آور مرگ است، ولی چون در زیر پای ما و در آن پایین، سقوط کرده است، برای ما نوید گرم شدن هواست. یا بهتر است بگویم، بهمن، خودش نشانه‌ی گرم شدن هوا می‌باشد؛ با زحمت زیاد سر خود را تکان می‌دهم و به آسمان می‌نگرم و می‌بینم که نور خورشید از روزنه‌ی ابر عبور کرده و به گوشه‌ای از برف‌های دامنه‌ی کوه، تابیده است، برف‌ها کمی گرم شده و به صورت بهمن سقوط کرده است به آن سوی

دیگر آسمان که می‌نگرم، می‌بینم که از روزنه‌های دیگر ابر، نور خورشید، به جای جای کوه تابیده و آرام آرام گرما را به کوه انتقال می‌دهد اگرچه هیچ حسی در بدنم نیست؛ ولی به مقدار کمی احساس می‌کنم که از خوشحالی گوشه‌ی لبم جمع می‌شود و حرکت می‌کند و مغزم این خبر را خوشحال کننده را ثبت می‌کند و با تمام وجود، سعی می‌کند این خبر را به تمام سلولهای بدنم ارسال کند؛ ولی تا پلکهایم کاملاً باز نشده و بهمن را ندیده‌ام هنوز شک و تردید دارم.

و حتی به صعب‌تر رسیدن به قله، علاقمندی، باید از قبل، خود را برای تحمل سختی‌هایش، آماده سازی و شرایط لازم برای گذر از صخره‌ها و پرتگاه‌ها را داشته، باندی. صبح به قله خیلی سخت است؛ ولی تحمل این سختی‌ها لذت خاص خودش را دارد. شیرینی رسیدن به قله برای کسانی است که با صبر و شکیبی رکنار داشتن موانع و مشکلات به آن رسیده‌اند؛ کسی که در میان راه متوقف شده و هیچ گاه قدمی برای گذر از تپه‌ها و صخره‌های سنگی برندارد؛ هیچگاه لذت صعود به قله را درک نخواهد کرد. کسی که به پستی دره‌ها و کوهپایه‌ها، اعادت دارد و تن به تحمل سختی‌ها نمی‌دهد، هیچگاه به قله فکر نخواهد کرد.

تابش نور خورشید را روی پوست صورتم حس می‌کنم. هنوز پلکهایم بسته است که تصور و تخیات در ذهنم در حال شکل گیری است، با خودم می‌گویم: شاید مرده‌ام و این صدا مربوط به دنیای دیگر است، به سختی پلکهایم را باز کرده؛ ولی به خاطر شدت نور، سوزش شدیدی در آن‌ها احساس کرده و دوباره می‌بندم. چندین بار این کار را تکرار می‌کنم و سپس محکم پلکهایم را فشرده و بعد باز می‌کنم که این بار علی‌رغم سوزش، قابل تحمل است به پیرامون خودم نگاهی می‌اندازم و متوجه ریزش برف و بهمن

در کوهپایه می شوم، دوستان خود را می بینم که تقریباً شرایطی شبیه به من دارند، متوجه می شوم که از لایه لایه های تیره و تاریک نور مستقیم خورشید تابیده است از خوشحالی در پوست خود نمی گنجم، تلاش می کنم از جای خود بلند شوم. با همه ی دردهای شدیدی که در بدنم حس می کنم با خیره ر جای خود برخاسته و درحالی که یک دست به کمر دارم، با دست دیگر سر و صورت و گردن خود را می مالم و آهسته و تلو تلو خوران به سمت یکی از دوستان که او هم هوشیار شده است، می روم...

از نمش های سنگین چه بی حال و بی رنجم، ولی کج و موج و درست مثل بچه ها با پای پیاده و خوشحالی می کنم و می گویم خدایا شکر، خدایا شکر، خدایا شکر...

انگار امید، به جسم برده ام، دمد، او را نیرو می بخشد و زنده اش می کند...

سپس از حال دیگر اعضای گروه با خبر شده و متوجه می شوم که همه زنده اند؛ ولی یکی دو نفر احتیاج به رسیدگی پزشکی و کمک های اولیه دارند. از آنجایی که من پزشک گروه هستم، با استفاده از داروهایی که در اختیار دارم به مداوای آنها می پردازم. بعد از مدتی گروه امداد نیز رسیده و به ما ملحق می شوند. کم کم حالمان خوب شده و غذا و گوشت می نشینیم و بعد از جر و بحث های زیاد، به این نتیجه می رسیدیم که باید به کارگیری امکانات و تجهیزات بهتر و رعایت نکات ایمنی بیشتر، ما می توانیم به قله صعود کنیم البته به جز دو نفری که آسیب دیده هستند و باید به پایین منتقل شوند، ما و چند نفر جدید دیگر به سمت قله حرکت کرده و بعد از چند روز با تحمل سختی های بسیار، بالاخره به قله صعود می کنیم. وقتی به قله رسیدیم و خود را نزدیکتر از همه، به خورشید دیدیم یک

احساس شادی و شمع و صف ناشدنی در ما ایجاد شد. نوک قله، بالاترین مقام کوه است و متعلق به کسانی است که صبر و شکیبایی کرده‌اند. هر کسی قادر به کسب این مقام نیست آن‌ها که فقط دامنه کوه را طی کرده‌اند، تلاش بسیاری کرده و قابل تقدیرند؛ ولی آن‌ها که توانستند با همه‌ی سختی‌ها و دشواری‌ها به قله برسند از همه‌ی مواهب و نعمتهای نوک قله که ممتزینش نزدیک بودن به خورشید است، نصیبشان خواهد شد و کمر آن‌ها قابل تقدیرتر از افراد دیگر است.

اما، مانند خورشید تابان است؛

امام مانند خورشید، حیاتبخش، هدایت کننده و گرمابخش است، کسانی که تلاش کنند تا با امام ارتباط دائمی معنوی برقرار سازند، در مسیر درست، هدایت شده و همیشه در پناه او خواهند زیست و هیچ گاه، در سرمای کفر و بی‌دینی تزلزل نخواهند شد. آن‌ها در پناه امام از هر آسیبی مصون و محفوظ خواهند ماند؛ زیرا امام با تابش نور هدایت به قلبشان، آن‌ها را به مسیر درست راه می‌آورد. اگرچه در این زمان که عصر غیبت امام است، شیطان برای منحرف کردن مردم از راه مستقیم الهی، دام‌های زیادی پهن کرده است و مام ترفندها و اغواگریهایش را به کار گرفته است؛ ولی آگاهان و فرزندان واقعی که از مقام و موقعیت امام در نزد خدا آگاهند، در چنین شرایطی رابطه‌ی معنوی خود را با امام محکم تر می‌کنند و در راه شناخت امام و معرفی ایشان تلاش بسیار می‌نمایند؛ چرا که می‌دانند که همراهی و پیوند معنوی مداوم مردم با امام؛ مخصوصاً در زمان غیبت، یعنی رسیدن به نوک قله‌ی معنویت و بهرمندی از مواهب و الطاف الهی در زمان غیبت و

همچنین یعنی کسب توفیق حضور در زمان ظهور امام، در دنیا، و رسیدن به درجات بالای بهشت در آخرت.

چو خاک بر دوش افتاده ام بدان امید که او گذر کند و در گذار او باشم
مکان مبر که کنم رغبت بهشت مگر به شرط آن که هم اندر جوار او باشم

ابا خلد از امام صادق در مورد آیهی «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنزَلْنَا وَاللَّهُ بِتَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^۱ سؤال کرد: که منظور از نوری که نازل شده است، چیست؟ حضرت فرمودند: به خدا قسم منظور از نور، همانا ائمه‌ی از آل محمد (علیهم‌السلام) است. روز قیامت هستند؛ به خدا قسم، ایشان همان نور خدا می باشند؛ که ازل تا ابد است و به خدا قسم، ایشان نور خدا در آسمان و زمینند و به خدا قسم، امام، در قلوب مؤمنین از خورشید تابان در هنگام روز هم، روشن تر است و به خدا ایشانند که قلوب مؤمنین را نورانی و روشن می سازند و خدا هر کسی را که خواهد از نور ایشان محروم می سازد؛ لذا قلب او تاریک خواهد شد و به خدا قسم، ای ابا خلد، هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و ولایت ما را نمی پذیرد. مگر این که خدا قلبش را پاک می سازد و قلب هیچ بنده‌ای پاک نمی شود؛ مگر این که تاملیم ما باشد و با ما دوستی کند و هر گاه با ما دوستی ورزید، خدا از شدت حساب رسی خود، محفوظش می دارد و از عذاب بزرگ قیامت در امانش می دارد. کسی که در زمان غیبت، با حجت و ولی خدا، ارتباط معنوی مداوم برقرار کند؛ می تواند امیدوار باشد که در زمان ظهور و در برزخ و مواقف

۱- اوحدی مراغه‌ای / دیوان اشعار

روز قیامت نیز با او مرتبط باشد و در بهشت نیز با او محشور شده و چه بسا در کنار او و در جایگاه و مقام او زندگی کند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: مبادا زرق و برق فریبنده‌ی دنیا، شما را از (تلاش برای رسیدن به) درجات بهشت‌های بلند جایگاه، غافل کند! جان‌هایتان را به نعمت‌های بهشت، مشتاق سازید تا این که مرگ را دوست بدارید و از زندگی دنیا (برقائتان) بیزار باشید.^۱

جایگاه امام معصوم (علیه السلام) در بالاترین درجه‌ی بهشت و در کنار پیامبر خدا، ادبر مؤمنان، حضرت زهرا و دیگر اولیای خدا (علیهم السلام) می باشد و کسانی که با امام بیود معنوی مداوم دارند و از یاد او غافل نمی شوند؛ امید است که در این مقام، همراه امام خود باشند.

سر رشته‌ی دولت ای برادر کلمه آ
وین عمر کرامی به خدمات مگذر
دانم همه جا با همه کس در همه کس
میدار نفقه چشم دل جانب یار^۲

۱- این معنای زهد است که مؤمن باید دنیا را زندان خود بداند و چنانچه ثروت دنیا هم به او رو کرد؛ او فربیت دنیا را نخورده و از یاد خدا غافل نخواهد شد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «همه خوبیها را در خانه‌ای نهادند و کلید آن را از زهد در دنیا، ساختند»، یعنی همه خوبیها فقط با زهد حاصل می شود؛ سپس فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «مرد، شیر ایمان در دل نخواهد چشید؛ تا این که برایش مهم نباشد که دنیا در دست کیست و چه کسی از آن بهره مند است»، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «دل‌های شما شیرینی ایمان را درک نخواهند کرد تا این که نسبت به دنیا زهد، زند و نسبت به آن بی رغبت باشند». (أصول الکافی / ترجمه کمرهای، ج ۴؛ ص ۳۸۵) به این ترتیب، بنابر آیات قرآن و روایات، زهد به معنای نداشتن دنیا نیست؛ بلکه به معنای بی رغبت بودن دل، نسبت به سیاست جنان که دیده ایم؛ عده ای از مال دنیا بی بهره اند؛ ولی نسبت به ثروت دنیا رغبت و حرص بسیار دارند؛ در مقابل هستند کسانی که مال و ثروت بسیار دارند؛ ولی نسبت به دنیا بی رغبتند و عبادت و اعمال خیرات بیش از فقرایی است که نسبت به مال و ثروت دنیا حرص و طمع بسیار دارند؛ لذا در معنای زهد، سیر المؤمنین در خطبه‌ی (۸۱ نهج البلاغه) می فرمایند: «ای مردم، زهد یعنی کوتاه کردن آرزو، و شکرگزاری در برابر نعمت‌ها، و پرهیز در برابر محرمات. پس اگر نتوانستید همه این صفات را (با هم) فراهم سازید، تلاش کنید که در برابر حرام صبر کنید، و در برابر نعمت‌ها، شکر یادتان نرود. (که در این صورت آرزوهایتان خود به خود کوتاه می شود) چرا که خداوند با دلائل روشن و آشکار، عذرهای قطع، و با کتاب‌های آسمانی روشن‌گر، بهانه‌ها را از بین برده است. (نهج البلاغه / ترجمه دشتی؛ ص ۱۲۹)

۲- بحار الانوار / ج ۷۷ ص ۱۸۳

۳- ابوسعید ابوالخیر / دیوان اشعار